

افغانستان (۸)

مناسبات افغانستان پاکستان در منگنه بازی های سیاسی- ستر اتریک

در دیدگاه شماری از افغان هاسه عنصر منطق مساله پشتونستان را میسازد. قانونی، تاریخی و نژادی فرهنگی و طرف امضاهم پاکستان نیست (نبود). این مردم همواره جز افغانستان بوده و پشتون اند. در درون دربار در این مورد دو موضع وجود داشت که (گویند) یکی برای تصحیح و تلافی غلطی های گذشتگان مبارزه می کرد و طرف دیگر مشکل محاط به خشکه بودن را محک میدانست. وبه نوعی کنفدریشن دوکشور هم میلان داشت. و با خود مختاری ایالتی پشتون ها و راه به بحر راضی بود.

برای شوروی هم در آغاز حل مسله پشتونستان خوشایند نبود زیرا آنرا نشانه بوجود آمدن صف بندی جدید سیاسی، جغرافیایی در منطقه دانسته و با اهداف استراتژیک آن ها در تضاد و تناقض پنداشته میشد. (۶۳).

با پیوستن پاکستان به سیتو و سنتو، شوروی در عقب داعیه پشتونستان سیاست های افغانی قرار گرفت و با روی کار آمدن حکومت محمد داود خان این مثلث (هند، شوروی و افغانستان) شکل گرفت. و تضاد منافع غرب شوروی و پاکستان افغانستان استقامت های مخالف و جهت گیری متضاد دو کشور پاکستان و افغانستان را سمت و سواد. در جوار موضع گیری های دو گانه در حکومت کابل موضع گیری پشتون های آنسوی مرز هم دو گانه شد. داکتر خان در حکومت پاکستان داخل شد. پاچاخان برعکس. شخصیت های دیگر قومی، مذهبی هم بر موجودیت پاکستان مهر تایید گذاشتند. در حین ادغام پاکستان در یک یونت که در واقع عکس العمل پنجاب در برابر بنگال بود، حکومت کابل داعیه پشتونستان را علم نمود و حکومت بریتانیا از اعمال حاکمیت پاکستان بر ایالت سرحد و منطقه شرق دیورند تاکید کردند. (۶۴)

صحبت های ایوب خان که اقلیت به اکثریت بپیوند و پیشنهاد مشابه در همین رابطه از جانب منظور قادر چهودری به نعیم خان حین سفرش به پاکستان بازی ما هرانه حکمرانان پاکستان را در برابر موضع گیری ضعیف افغانستان روشن میسازد و امروز هم این بازی به گونه ای دیگر در برابر دولت افغانستان در بازی از نوع دیگری در یک پس زمینه اجتماعی با تخویف و هراس افگنی بنیاد گرایی و اسلامیت ها دنبال می گردد. (آیا بوی پیوستن اقلیت! به اکثریت! از آن به مشام نمی آید؟)

بهر رو در مسیر مناسبات متحول و غیر دوستانه دولت های پاکستان و افغانستان امتیاز پاکستان این بود که با اتکا بر تجارب و اداره هند بریتانوی، و پشتوانه اقتصادی و تجاری همزمان حمایت سیاسی دیپلماتیک انگلیس را نیز دارا بود و با ورود به دهه پنجاه رقابت های اردوگاهی و حاد گر دیدن جنگ سرد که در حقیقت ادامه بازی های ابر قدرت هادر یک فاز جدید و ورود بازیگران جدید بود تنش ها را بیشتر و موضوع را پیچیده تر کرد. در نتیجه اختلافات سیاسی و شمولیت در پیمان سیتو و سنتو داعیه پشتونستان گرمتر و شدت بیشتر یافت. فشار اقتصادی تجاری از سوی پاکستان و بی التفاتی غرب، افغانستان را در ژئوپولیتیک منطقه رو به مسکو کرد. نا گفته نماند که در تغییر و تعدیل موانع میان حکومت افغانستان پاکستان علاوه از مشکل مرزی سیاست های منطقوی بازیگران بزرگ نیز نقش داشت.

تا پیش از ایجاد پاکستان حکومت کابل با جانب بریتانیا سروکار داشت و دیدگاه سیاسی دولتمردان افغانستان منبعث از حالات همان روابط و شرایط بود. اگر چه استقلال افغانستان، سرنوشت افغانستان را بحیث کشور مستقل رقم زد و افغانستان برای تامین مناسبات با کشور ها دست باز داشت ولی جیوپولیتیک افغانستان و جیرجیواستراتژیک منطقه فرصت انتخاب آزاد و دلخوا از افغانستانرا گرفته بود. به این معنا که افغانستان کشور محاط به خشکه با مناسبات اجتماعی- اقتصادی بسیار عقب مانده و طبیعت خشن شرایط و توان به پاه ایستادن و ایجاد نظام با ثبات را نداشت. محاط به خشکه بودن فی نفسه مشکل اساسی نبود. این وضعیت بخاطری به مصیبت بدل گردید که در متن مناسبات با کشور های همسایه دسترسی آزاد افغانستان به کشورهای جهان از زاویه منافع و ملاحظات آن کشور (ها) قطع گردید و تابع لزوم دیده ها و منافع سیاسی استراتژیک آنها گردید. رنج و محن این مجبوریت عامل بسیار نیرومند در وابستگی حکومت افغانستان به خارج بود.

کشور پاکستان در پایان دهه شصت میلادی در نتیجه جنگ هند و پاکستان و نتایج نکبت بار آن در وضع بدی قرار گرفت و جنرال ایوب مجبور به استعفا و انتقال قدرت به یحیی خان گردید. پاکستان آستن تحولات و خیزش های دیموکراتیک بود دولت ناگزیر به تدویر انتخابات شد که در نتیجه آن مجیب الرحمن رهبر حزب عوامی لیک اکثریت

کرسی ها پارلمانی کشور را از خود ساخت. ولی بنا به شرایط و برنامه مجیب الرحمن که از اراده سایر بنگالی ها نمایندگی می کرد بحران اختلاف دو پاکستان (شرقی- غربی) وجدایی آن ها را در پی آورد و پاکستان در نتیجه این بحران و جنگ مغلوب و سرخورده گردید. اما ناگزیر به پذیرش استقلال بنگله دیش شد. در پاکستان غربی حزب مردم که برنده انتخابات بود. قدرت را بدست گرفت. بوتو در گام نخست قانون اساسی را ترتیب و ساختار جدید سیاسی پاکستان تصویب و تسجیل گردید و حکومت صوبایی بلوچستان و صوبه سرحد که از سوی احزاب پشتون و بلوچ تشکیل گردیده بود؛ بوتو که به شیوه دموکراتیک به قدرت نایل گردیده بود برای حفظ قدرت حزبی و دوام زمامداری با منش رهبران شرقی و جهان سومی اش در برابر حکومت صوبایی برخورد کرد و به زور متوسل گردید و زمانیکه تظاهرات کاروان دموکراسی در لیاقت باغ راولپنڈی به خاک و خون کشیده شد، نشنل عوامی پارٹی عکس العمل نشان داد و گفت که این مرئی ها و این خشونت نثارو دامنگیر زمامداران پاکستان خواهد شد. بعد از این خشونت ها دامنه اش وسیع شد و به بلوچستان هم سرایت کرد تا جاییکه حوادث خونینی را ببار آورد. (۱۹۷۵)

(۶۵)

کودتای سرطان ۱۳۵۲ ه ش سردار محمد داود همزمان است با تحولات پاکستان. زیرا بنگله دیش مستقل شد. روحیه آزادیخواهی به سایر ایالات پاکستان غربی هم سرایت کرد. ولی عامل آن تنها استقلال بنگله دیش نبود بلکه بیشتر ناشی از وضع رقبتار پاکستان غربی و رهبری تازه دم روشنفکری جهان سومی بوتو و خشونت نظام حاکم نیز اثر گذار بود. با روی کار آمدن بوتو و تجربه ناکام تجزیه پاکستان بوتو در موضع گیری سیاست خارجی کشورش تجدید نظر کرد. روابط اش با شرق و غرب از جمله چین و شوروی را بهبود بخشید. از جامعه کشور های مشترک المنافع و پیمان های ضد کمونیستی فاصله گرفت و حتی با متحدین شوروی در سایر کشورها رابطه برقرار کرد. مجموع اصلاحات و موضع گیری بوتو شوروی را قانع کرد تا در قبال آن کشور در مواضع خود تجدید نظر کند و در این راستا مسئله پشتونستان را که تا آن زمان مورد حمایت شوروی بود؛ در سیاست خارجی شوروی رنگ باخت. حتی به حکومت افغانستان القاء کرد تا در سیاست هایش در برابر پاکستان تجدید نظر کند برای حکومت داود این تغییرات هوشدار دهنده بود و وی را در وضعی قرار داد تا در مسئله غور مزید نماید. اما با دریغ که اشتباهات تکرار شد.

پاکستان با تصویب قانون اساسی نظام فدرال را با حفظ حقوق صوبایی مستقر کرد و حزب نشنل عوامی پارٹی آنرا پذیرفت و به پروسه اشتراک در نظام جامعه عمل پوشاند اما چنانکه گفتیم سیاست تک تاز انانه بوتو و مشکلات اجتماعی سیاسی عمیق که در پاکستان موجود بود وی را به خود کامگی کشاند و مخالفت با رژیم وی به مبارزات مسلحانه کشید. بوتو این عمل را ناشی از اراده دولت هند و افغانستان میدانست و اظهار داشت، همان طوریکه دولت افغانستان نقطه ضعف ما را میداند ما هم میدانیم که نقاط ضعف آن ها کدام است به این اساس ما راه های داریم که با استفاده از آن میتوانیم داود را قانع سازیم که به مشکلات ما نیفزاید. (۶۶). حکومت بوتو در زمره ای اقدامات خلاف حکومت افغانستان برنامه رادیویی تبلیغاتی (منزل کاکاجان) و برنامه هزارگی را هم برضد رژیم داود سازمان دهی کرد. هم چنان با روی کار آمدن داود و همکاران نزدیک بخش حزب دموکراتیک خلق و اشتراک عناصر آن حزب در ترکیب دولت جمهوری چالش جدید ولی از قبل موجود یعنی گروه های مذهبی سیاسی را در برابر وی قرار داد و برخورد با مواجیه رژیم با این نیروی سبب شد تا آن ها به پاکستان پناه برده و به این ترتیب وسیله بسیار موثر جهت مداخله در افغانستان نصیب پاکستان گردید. پاکستان هم این نیروی ها را که به سرنگونی مسلحانه نظام باور داشتند تربیت و آموزش نظامی داد و همین ها در سال ۱۳۵۴ در مناطق لغمان، سرخورد ارگون و پنجشیر دست به عملیات مسلحانه زدند که ناکام و دوباره متواری و به پاکستان پناهنده گردیدند و این پیامی بود که داود خان را بیشتر متوجه اقداماتش در رابطه با اسلام آباد ساخت.

از این زمان است که داود خان به تجدید نظر در موضع گیری هایش پرداخت مسئله آب هیرمند را که با ایران در زمان صدارت موسی شفیق نهایی گردید بود و وی در آغاز جمهوریت با آن مخالفت داشت به گونه ای پذیرفت (!) و هم چنان پیامش را به آدرس پاکستان که افغانستان پناه گاه امن و مخالفین حکومت پاکستان نخواهد شد رساند. (۶۷). در این جا بردو مورد تامل کرد. نخست تغییرات در موضع گیری های خارجی پاکستان و شوروی که من بعد از داعیه مطلوب داود پشتیبانی نمیشد. زیرا موضعی را که بوتو اتخاذ کرده بود چراغ سبز به مسکو تلقی می شد دوم نزدیکی با بخش حزب دیموکراتیک خلق و شوروی مخالفت ها در داخل را برضد رژیم وی دامن میزد و نیروهای محافظه کار جامعه که همیشه آفت آفرین بودند دولت وی را از داخل متزلزل و متلاشی میکرد. بنا ایجاد حفظ موازنه با پاکستان و روی آوردن به سیاست چند جانبه را برگزید. داود قصد برهم زدن مناسبات با مسکوراند داشت. با آن که از موقف آن کشور آزرده بود هم چنان دیدگاه همیشگی وی که رشد اقتصادی و اجتماعی بود و در ماندگی در سیاست های که تا کنون دنبال کرده بود وی را متقاعد به گزینش رویکرد جدید همکاری با همسایه های شرقی و غربی برای دریافت کمک ها جهت انکشاف ملی به سوی منابع غربی گردانید.

رفت و آمدها با این کشورها بیشتر گردید. وعده های داده شد. کسینجر وزیر خارجه وقت امریکا از کابل دیدار کرد و دولت ایران وعده بلند بالایی در ساختمان و انکشاف افغانستان کرد. اما در این وعده شرط کنار آمدن با پاکستان و انصراف از پشتونستان ضمیمه آن بود و در دگرگونی همین موضع گیری ها بود که بوتو و داود از کشور های

همدیگر دیدار و در ضمن آن گویا توافقی را امضا کردند که خط دیورند سرحد بین المللی شناخته شود. (۶۷). از پیشنهاد کشور ایران در این موضوع شمار زیادی از کشورهای اسلامی متمایل به غرب پشتیبانی میکرد و این امر را هم از لحاظ رشد اجتماعی اقتصادی و هم از لحاظ سیاسی برای رهایی از وابستگی یکجانبه به شوروی توصیه می کردند. محمد ظاهر شاه هم از زمان حاکمیتش با این راه حل مخالفت نداشت ولی در سطح جامعه و هم در میان اعضای خانواده سلطنتی در این مسله توافقی وجود نداشت و جو حاکم جنگ سرد هم هیزم بر آتش داعیه پشتونستان می افزود. چنانچه مخالفت در سازمان ملل متحد برای پذیرش عضویت پاکستان با مشوره محمد نعیم خان صورت گرفت و وزارت خارجه وقت مجدداً هدایت به تجدید تصمیم داد. ولی دیر شده بود و فضای مکرری را بوجود آورد و با یقین کامل موضع گیری داود خان در مشوره نعیم خان نقش مسلم داشته است.

به هر رو، با وجودیکه داود خان شخص بی تجربه و نا آشنا با سیاست های کشور های بزرگ و بازی جنگ سرد نبود ولی با وصف تصمیم تغییرات گام به گام؛ لاعقلانیت برخاسته از حریم خانواده گی و عدم آمادگی نظام سیاسی و فقدان آمادگی و ایجاد پشتوانه اجتماعی سیاسی قوی توانمند برای عملکرد و پیاده کردن این گرایشات دولت داود خان قربانی شرایط و وضعی شد که افغانستان را در ساحه نفوذ شوروی قرار داده بود و بیرون رفتن از آن بدون آمادگی نیرومند نامسیر شده بود. افغانستان کشور محصور، بسیار عقب مانده در امتداد بازی های بزرگ با تهاجم چهارم ولی این بار از شمال واقع شد. در نتیجه این بازی حایلی را که میراث استعمار کهن بود از میان رفت و شوروی در بازی اشغال افغانستان گیر ماند.

تحولات ایران در نتیجه انقلاب اسلامی در استراتژی های منطقی دگر گونی هایی ایجاد کرد که خطر آن هم برای عرب- امریکا و هم شوروی مسئله ساز و هر دو را باچالش موازنه و تهدید مواجه کرد.

باروی کار آمدن نیرو های طرفدار شوروی به صحنه قدرت سیاسی افغانستان انقلاب اسلامی ایران هم بر رویداد های افغانستان تاثیرات مهمی بجا گذاشت. پایگاه ایدیولوژیک تمام عیاری از استقامت غرب در برابر دولت طرفدار مسکوبوجود آمد. جنگ افغانستان جنگ کفر و اسلام گردید ولی با ابعاد گسترده تر از داعیه ملی، بلکه داعیه جهان اسلام و جهانی شد. جنگ تمام عیاری که همه در سطوح مختلف در کارزار آن حضور داشتند اما در نبردها و رویارویی ها افغان ها و نیرو های نظامی شوروی مواد سوخت جنگ ها و در گیری ها مردم افغانستان قربانیان اصلی این دهشت بودند. اسلامیت های کشور های مختلف نیز در رویداد ها دخیل گردیدند. غرب با تمام دولت های متحد اسلامی اش این روند را حمایت کردند و اما پاکستان که مبنای و جودی اش، دین پناهی و خصومت با همسایگان و ساختار بندی واستقامت استراتژیک آن بیشتر مرهون الطاف انگلیس و بعد ها امریکا بود در خط مقدم این بحران و تهاجم قرار گرفت. این کشور توانست گام بگام، زیر کانه و با هوشیاری جریانات مختلف مذهبی ضد شوروی را مهار و تابع اراده ایدیولوژیک - سیاسی خویش گرداند. سایر نیروهای باتمایلات ملی و دموکراتیک در زیر فشار گرایشات حاکم مآخوذ از حمایت دو اردوگاه و متحدین آن از امکانات و حضور مستقل محروم و داعیه پشتونستان خواهی هم در هر دو سوی مرز درون تهی شد. نیروهای پشتون آنسوی مرز بخصوص قبایل که سدی در میان بریتانیا و دولت افغانستان بود این بار این حایل قبایل مهادنار مهاجرین و مجاهدین افغان و سنگری در برابر شوروی گردید. ناسیونالیزم پشتون عقب زده شد. کارزاری که برپا گردیده بود در قلب ناسیونالیزم قومی جور نمی آمد و موضوعیتی نداشت.

چنانچه گفتیم که بعد از تاسیس پاکستان و شمولیت در پیمان های سینتو و سینتو و عدم اعتنای غرب برای حفظ موازنه و مراودات افغانستان و پاکستان و سیاست های کلان بلاکی آن ها افغانستان را به دایره نفوذ شوروی کشاند و زمانی هم که افغانستان در صدد خروج از این دایره گردید، حوادثی رویداد که پی آمد آن نظام جهانی را مسیر نو داد. پاکستان در همنوایی و در حمایت پشتیبانی غرب، حل منازعه پشتونستان را در صدر جدول قرار داده بود که پذیرش آن با يك چرخش در اماتیک از سوی دولت افغانستان که نه حمایت درون کشوری داشت و نه با مصالح مسکومطابق بود نظام را از مشکل بیرون کرده نتوانست. و این چرخش چالش ساز شد. اگر داود به پذیرش این مسئله قانع گردیده بود. باید با آمادگی و زمینه سازی محتوایی دست به کار می گردید. زیرا راه حل آن مکانیسم هایی را ایجاب میکرد که هم مصالح کشور هم خود ارادیت پشتون های آنسوی خط دیورند را برآورده و پشتوانه سیاسی اخلاقی اقدامش را فراهم میکرد و خطر رویکرد يك جانبه را که افغانستان در طول تاریخ یکین صد ساله از آن متضرر شده در نظر می گرفت. اما نباید تقصیر را تنها به غرور سردار داود و کوتاه بینی های او کاهش داد تجربه ثابت کرده و افغانستان هم خود قربانی آن بوده که بازیگران بزرگ در بازی منطقی و ژئوپولیتیک افغانستان و سطح رشد اجتماعی و فرهنگ سیاسی افغانستان نیز اثرات بنیادی زیانباری داشته است.

با تاکید میتوان گفت که با روی کار آمدن حزب دیموکراتیک خلق افغانستان، که با بر اندازی دولت داود و استقرار حاکمیت طرفداران مستقیم شوروی که در چارچوب اندیشه سوسیالیزم و جهانیابی انترناسیونالیزم و همبستگی آرمانی و ایدیولوژیک سوسیالیسم استمراری یافت؛ مسله پشتونستان، مسله صرفاً عاطفی و قومی پشتون تلقی شده نمیتواند. گر چه این جاذبه وجود هم داشته، ولی پشتونستان خواهی زمامداران حاکم هم دچار تناقض بازی های کلان گردیده، که در نتیجه آن افغانستان و پشتونستان هر دو سپر بلاها و دچار آسیب پذیری و مشکلات زیادگردید، وحاد گردیدن اوضاع

نه محصول آن ونه در محدوده ناسیونالیزم قومي مي گنجيد. اگر تره كي و حفيظ الله امين آنرا كشيوري در ميان آمو-
انوس هم ناميده، در ديپلوماسي حاكم آن زمان صحبت هاي مستقيم تره كي با ضياالحق برحقو پشتون هاي آنسوي
خط ديورند تاكيد داشته و موضع گيري حفيظ الله امين روايتي از نوعي ديگر يست و ميدانيم كه كارمل هم گفته بود كه
بين افغانستان و پاكستان مرزبين المللي وجود ندارد. (٦٨). ملاقات هاي تره كي و ضياءالحق در هاوانا نميتوانست در
دايره تفكر ناسيوناليزم قومي نورمحمد تره كي خلاصه گردد و حمايت از مجاهدين و اسلاميست هاي افغان ديگر
بيشتر در رويكرد پشتونستان ستيزي حكومات پاكستان محدود نميشد. مسله افغانستان دوست در رابطه با پاكستان دو
روي دارد يكي افغانستان مطيع ، و تحقق آن زماني براي پاكستان قابل باور مي تواند باشد كه نيروي حكمران
افغانستان همتراز با ايدئولوژي پاكستان باشد و دوم دوستي با هند را به دوستي پاكستان تعويض كند. و در آنصورت
امتيازي كه به افغانستان داده خواهد شد در كنار كمك هاي مادي تخنيكي ايجاد سهولت هاي ترانزيتي و ... خواهد بود
كه هيچ گونه تضمين حقيقي براي آن وجود ندارد .

هنوز اين ادعا در تحليل ها مطرح ميگردد كه بنايه گفته آقاشاهي وزير خارجه پاكستان در تلاش هاي حفيظ الله امين
براي ملاقات با سران پاكستان ايماء ها و اشاراتي براي به تاق نسيان گذاشتن موضوع پشتونستان وجود داشته است
(٦٩). و آنچه رايه آقاي طبيبي در خاطرانش اظهار داشته ميرساند كه براي حفيظ الله امين هم مسله تائيد حق خود
اراديت مليت هاي پشتون و بلوچ مطرح بوده و علل دوري از مسكو كه به بهاي سرش تمام شد هنوز گنگ و در هاله
ابهام قرار دارد. اينكه حفظ قدرت بيشتري و سوسه و آرزوي امين و داود بوده ميتواند حقيقت دانسته شود اما آنچه
براي هر دو روي داد ميرساند كه هر دو با درك كاذب و ساده لوحانه از منافع ملي و كم بها دادن به جنون سياسي
و منافع ابرقدرت ها در باتلاق استراتيژي هاي (بازي) كلان فرورفتند و كشور را به تباهي كشانيدند . زيرا سياست
خارجي كشور ها در راستاي تامين وحدت ملي، رفاه اقتصادي، ارتقاي فني و حفظ استقلال سياسي از طرف رهبران
كشور ها شكل داده ميشود و اين رهبران بايد در كنار بصيرت لازم از پشتوانه ملي- مردمی برخوردار بوده و در
اقدامات شان نه از روي اميال و اراده شخصي بلكه از منافع و وجدان آگاه جامعه پيروي كنند.

و اما آنچه در دايره مصالح و منافع ملي حايض اهميت است خبرگي سياسي و درك و دانش عميق از اوضاع و احوال و
سنجش تبعات فراز و فرود مناسبات با ديگران است. سال ها تضادو دشمني پاكستان و افغانستان تنها از بعد صرفاً
احساسي و واكنشي و تنها سياسي آن هم در قالب تعريف و مفادات ملي مطرح نيست بازي با سرنوشت زندگي اقوام
و ملت نبايد عادي تلقی گردد. برخورد به منازعه با كشور پاكستان ويا هر مورد ملي ديگر دور انديشي و در نظر
داشت خردورانه در ابعاد فاصله هاي مكاني و زماني باپيامدها و آمادگي لازم را ايجاب مي كند . بحران افغانستان
مكان و فضاي را در نگرش فلسفه حقوق ملت - دولت ها به بهانه توازن و منافع به دسترس بازيگران سياسي منطقه
و جهان قرار داد بود. آن ها باورق افغانستان و منازعات منطقه بازي كردند. بازي ها ثابت ساخت كه ماكياولي در
تعريف سياست اين شگردها را در نظر داشته است كه سياست ها زياد پابندي اخلاقي ندارند !

در دهه هاي جنگ سرد مسله كشمير و پشتونستان در ديدهگاه ابر قدرت هادرچار چوب ارزش يابي استراتژيك آن
زمان از پس منظر جنگ سرد قابل تعريف است زيرا تعهد كشور هاي بزرگ در اين راستا بيشتري بر منافع
استراتيژيك آنها مبتني بوده تا كشور هاي ايزاري شامل قضيه. اما كادر رهبري اين كشور ها هم بازيگران بر مبناي
آنچه منافع ملي نام گرفته اخذ موضع کرده اند. پاكستان در بازي هاي بحران افغانستان هم به پايان خط ديورند چشم
داشت و هم در صدد استفاده جويي هاي بالاتر از اين حدود . داعيه اسلام پناهي و گزينش هاي اسلاميستي از سوي
جنرالان پاكستان، براي نفس فلسفه خود سازي پاكستان و هم براي مقابله در دو استقامت اختلاف مرزي و تقويت
پايگاه اجتماعي در داخل آن كشور حايض اهميت بوده كه اسباب پذيري ها و شكاف هاي اجتماعي دروني رامغشوش و
تحت پوشش قرار دهد . در مسله پشتونستان سياست هاي دين مدار با دو خطر مبارزه می کرد: تجزيه قومي از ناحيه
پشتون ها و مهار كردن ناسيوناليسم هاي قومي و هم چنان پناهگاهي جهت مداخله در امور كشور هاي هم جوار كه
در بحران افغانستان نقش اين پناهگاه ابعاد بزرگتري كسب كردوروند هاي ديگري نيز با آن ضميمه بازي ها شد .

زمامداران پاكستان از طريق استخبارت و سازمان هاي مذهبي،گرايشات بر مباني باور هاي فرارمزي و ديني در
نيروهاي سياسي افغانستان را وسيله بسيار مطمئن براي سياست گزینی یافتند. زيرا در زير بني اين
باورهايديپلوماتيک - سياسي نقش نگرش هاي قومي ضعيف است و حساسيت هاي ضد پاكستاني افغان ها را ميتوانند
كاهش دهندزيرا عنصر مذهب از تبعات مهم دردتفكر تبار گزینی می باشد دريك چنين زمينه ان كشور اين فرصت
را دارد كه در تحت اين پوشش همسويي گرايش هاي اتنيكي گوناگون جامعه افغاني را در مدار سياست هاي خود
قرار دهد. ما شاهد بوديم كه آن كشور تمامي كمك هاي كشور هاي غرب و كشور هاي اسلامي را از طريق كانال
هاي استخباراتي و نهاد هاي سياسي به گروه هاي تندرو اختصاص داد و مهاجرين افغان هم در تمام دوران مقاومت
به مراكز سربازگيري و آموزش عصبيت هاي مذهبي در كمپ ها نگهداري گرديد. با آن كه پاكستان خود در شاهراه
تمدن و فرهنگ مدرن گام هاي بي شماري را برداشته و همه روزه شاهد ترقي و تعالي آن بوديم اما مهاجرين افغان با
تعمداز نعمت سواد و تحصيل به دورومحروم نگهداشته شد ند و همه تلاش ها در اين راستا متمرکز بود تا مظاهر
تمدن و ارزش ها نوين را در بارو هاي مردم خشك و خنثي سازد تا داعيه بالاتر از قناعت نداشته باشندوسربازان

حاضر برای راه داندازی هر داعیه بارنگ و نمای مذهبی را در اختیار داشته باشد و فراموش نکنیم که کوتاه بینی و عصبیت های کورکورانه ما هم به این برنامه ها کمک کرد!

دولت پاکستان همانگونه که مجاهدین افغانستان را در زیر اداره و رهبری گروه های مختلف تقسیم نمود و درصدد آن بود تا بعد از سقوط حکومت طرفدار مسکو نیروهای سپاسگذار را بر سونوشت سیاسی افغانستان حاکم گرداند که در کنفدریشن اسلامی توانمندی پاکستان را بالا برده و در حل مسله کشمیر و حضور بلا مانع در آسیای میانه آن کشور را با شرایط مساعد و برتر داخل معامله گرداند. راه دادن به افراطیون کشور های اسلامی بویژه آسیای میانه تاهند و سیکیانگ و اندونیزیا اگر از یک سو برای مقابله با شوروی وقت مورد علاقه غرب و پاکستان بود در محاسبات استراتژیک پاکستان برای ادای نقش برتر حایز اهمیت فراوان می باشد.

در پاکستان هم در زمان آزادی و هم بعد از استقلال تا امروز دولت پاکستان نسبت به ناسیونالیست ها پشتون و بلوچ حسن نظر نداشته آنها را محل امنیت و منافع پاکستان دانسته و در برابر آن ها از نیروهای مذهبی و حزب مسلم لیک و حزب مردم و در صوبه سرحد و بلوچستان از نیروهای مذهبی دفاع کرده است. در سیاسی سازی های پشتون منجمله قبایل بر عنصر مذهبی بیشتر تاکید گردیده و این اسلامی سازی سیاست های پشتون به تکفیر ناسیونالیسم پشتون و برنامه های اصلاحی و انکشاف اجتماعی و فرهنگی ایکه قبایل بدان نیازمند و سبب مشارکت فعال شان در سیاست گذاری ها خواهد گردید و با یقین کامل سهم مشروع و عادلانه خود را مطالبه خواهد کرد، پرداخته است.

برخورد دولت پاکستان در برابر پشتون ها دوگانه است. پشتون ها و قبایل سپاه مورد نیاز دولت در برابر هند است اهمیت سترگ جیواستراتیژیک این حوزه و اثر گذاری طبیعت و مردمانش را نمی تواند نادیده انگارد. ناسیونالیسم قومی مورد یست که اطاعت از پاکستان را تضعیف می کند و پاکستان باید در چند رنگ و رخ با آن ها بازی کند. " دژ را از درون بهتر میتوان تسخیر کرد" ناسیونالیسم را با اسلام سیاسی و سیاسی سازی های مذهبی مهار کردند. برای مهار کردن ناسیونالیسم ملی افغانها هم زمینه های رشد لازم و ضرور مادی- فرهنگی فراهم نگردید و از چپ و راست و مواضع تنگ نظرانه در میان ایدیولوژی های ناهمسوی اتنیکی و دگر ستیز کوبیده و هم مورد هجوم قرار گرفت. در طی سه دهه جنگ و ستیز چارچوب نظام که میتوانست محتوای نوین بیاید از هم پاشید و حرکت رشد اجتماعی اقتصادی متوقف گردید.

در آن سوی خط دیورند برنامه اصلاحی پاچاخان در پشتونولی محض و در ایستگاه عرفیات توقف نداشت بلکه در همان آغاز فراتر از آن منزل سفر مبارزاتی اش را انتخاب کرد. برونرفت از فضای قبیلویت و باصطلاح امروزی ها شهروند شدن برنامه روشنفکران پشتون و خدایی خدمتگاران بود و با صد بار افسوس که هم در تنگ نگرایی های قبیلویت هم در عصبیت های کوتاه بین مذهبی بستر جامعه و هم در نظام های حاکم، ناسیونالیسم و هومانیزم پاچاخان جایگاهی نداشت و آن آب و خاک برای بذر افشانی اندیشه های انسانی و والای وی مساعد نبود. با آنهمه آرزومندی انسانی باید همین شوره زار را در می نوردید زیرا برنامه او با تمامی ابعاد انسانی و والا برای مردمش برای اصلاح زادگاهش برگزیده شده بود. محرومیت سیاسی فرهنگی پشتون و بلوچ برنامه زمان هندبریتانوی در دستور کار پاکستان هم قرار گرفت و آنرا ادامه داد. دولت پاکستان از لحاظ ماهیت ساختاری در دوستی با افغانستان دوستی عنصر روشنفکری و ترقی خواه را نپسندیده و از آن فاصله داشته است.

افغانستان ضعیف و دولت ضعیف و دستنگر در وجود نیرو های وابسته قناعت پیشه متعصب و خردستیز میتواند به بسیاری رویا های استراتژیست های هژمونی طلب آن کشور پاسخ گوید. از این رو در دوران مقاومت نیروهای روشنفکری را بدست بنیادگراها از صحنه بدر کردند و از برخورد واکنشی و احساسی افغان های عمدتاً روستایی نیرو های متحدالشکل سیاسی دوسوی مرز را پروریدند. علاوه از این پیامد نکبت بار، بحران افغانستان نحاست اتنیکی را بارور ساخت و جامعه متلون و چند قومی شکار سیاست های ضدملی، تفرق و اسیر حلقات مافیایی گردید.

برای پیروزی جهاد افغانستان وفاق بر محور استراتژی و تفکر ملی وجود نداشت. و در نبود همین بستر با همه ادعای دینمداری مانع برخورد های قومی و بر گرفته از خوان بیگانه شده نتوانستند همین خلاء غیابت پیشاهنگ ملی در جریان جنگ و منازعات داخلی (!) که از منابع بیرونی تمویل میشدند زمینه ساز حضور نیروهای بنام طالبان در افغانستان گردید.

در حالیکه در صحنه سیاست حضور احزاب مذهبی در سایر ایالات پاکستان بخصوص پنجاب و سند بسیار اندک و آن هم توأم بانرزش و انعطاف است، در پشتونخوا موضوع به گونه ای دیگر یست. دولت پاکستان در این بستر اهداف دیگر را دنبال میکند. جامعه دچار انقطاب و تشعب افغانستان که شیرازه اش از هم پاشیده و از متن خود قادر به ایجاد زیر ساخت و پایگاه اجتماعی و بنوبه تشکیل نظام سیاسی ملی نشد، دولت پاکستان که با پشتون نساخته، حال که افغانستان و جامعه پشتون افغانستان در بازی های تحمیلی خرد شده دولت آن کشور با ورق پشتون ببازی داخل گردید. زیرا افغان های پشتون این سوي مرز در وضع اثر گذار دیروز نیستند بناءً پشتون را در هردوسوي مرز مهار باید کرد. و اگر تادیروز افغان این سوي مرز داعیه افغان انسوي خط را علم میکرد امروز مسله را وا رونه و برمنوال دیگر ببازی گرفته اند. سرنوشت پشتون ها باید با فتاوی فضل الرحمن، سمیع الحق و قاضی حسین احمد از انسو رقم خورد. برای سرنوشت پشتون باید اسلام آباد اظهار حرمان و نگرانی کند!

به این دلیل که سیاست‌ها از قیل تعیین شده بود. سرنوشت سیاسی بدست خود افغان سپرده نشد. محیط هجرت و جنگ هر دو بدلالی منحصراً بودن سیستم اکمالات بدست اصحاب غرض‌طوری شکل گرفته بود که باید اهل دانش و تجربه کنار، حتی به فرار مجبور ساخته میشد که در صورت دور شدن آن از صحنه افراد و گروه‌های در صحنه باقی‌مانده ماند که استخدام آن‌ها علیه منافع ملی افغان‌ها دشوار نبود. برای اینکه افغان‌ها دوباره نتوانند ماجراهای گذشته را تازه نمایند باید رفتار مشکلات میشدند بنا برآن برای مدفون کردن مسئله آزاد پشتونستان پاکستان خواستار حکومت ضعیف وابسته در افغانستان بوده که نتوانند داعیه پشتونستان و افغانستان بزرگ را علم کنند. از همه مهمتر اینست که افغان‌ها و پشتون‌ها در منازعه درونی به تقابل و استخوان‌شکنی بکشاند.

در داخل حکومت افغانستان (حزب دموکراتیک خلق) بازار قوم‌گرایی گرم و پیر جاذبه بود. انترناسیونالیسم بازارش کساد و بی‌رمق و کارزار طبقاتی هم رخت بر بسته بود. دولت پاکستان در کنار سایر بازیگران دخیل سعی برآن داشت تا اختلافات قومی را در بستر افغانستان انتقال دهد و مصارف در عرصه‌های نظامی سیاسی و فرهنگی که "پاک سازی ذهنیت پشتونستانخواهی" یک بخش آن‌رأمی ساخت در حقیقت برای زدودن خطر مجموع افغان‌ها و پشتون‌ها در نظر گرفته شده بود.

با آشکار گردیدن برنامه خروج نیروهای شوروی بخصوص روی کار آمدن گر با چوف پاکستان برنامه برای افغانستان آینده را در چارچوب منافع ملی خود روی دست گرفت. جنرال ضیاءالحق مصمم به تطبیق کنفدریشن اسلامی بود که بعد از خروج شوروی آنرا پیاده کند. وی به شماری از پاکستانی‌ها اطمینان داد که اگر درجن غفارخان هم وارد عمل شوند، کاری از دست‌شان ساخته نیست و سیکولریسم نشنل عوامی پارتی دیگر تابی در برابر فشار فرهنگ دینی افغان‌ها و قبایل ندارد.

مرگ غفار خان در برج دلو ۱۳۶۶ میخی بود که به نظر برخی تحلیل‌گران برتابوت پشتونستان خواهی کوبیده شد. غفار خان برای پشتون‌ها جاذبه خاص خود را داشت و آشتی‌ناپذیری در برابر سیاست‌های پاکستان را تا آخر حفظ کرد و تا آخر عمر به این باور بود که جنگ افغانستان جهاد نیست و تنها جنگ سودجویانه‌ای دنیای غرب با کمونیزم در راستای نابودی افغانستان است و نقش پاکستان در این بازی خطرناک اجراکننده برنامه‌های میبشد که مردم افغان را بطور عام و مردم پشتون را بطر خاص خساره مند و افغانستان را به مخروبه مبدل میازد (۷۰). در مسئله پشتونستان و حق تعیین سرنوشت پشتون‌ها داکتر نجیب‌الله رییس‌جمهور سابق افغانستان موضع‌گیری رادیکال داشت. دلایش راگوناگون می‌شمرد ولی مرگ حساب شده و به دار بستنش نشان داد که راه مصالحه در برابر پاکستان را بسته می‌دید. و شاید در نظر داشته بعد از نزول قدرت در دور دیگر نقش بازی کند.

میراث خواران ضیاءالحق هم از شناخت و تجاری‌ری راکه از زمان حاکمیت انگلیس بدینسو در رابطه پشتون‌ها به خاطر داشتند و از اینکه فرصت نهایی تصمیم‌گیری در برابر افغانستان میسر گردیده بود و آن مضمحل کردن اراده و توان سیاسی افغان‌ها بود نمیتونستند دشمنی مه‌ره‌های مهم و تصفیه مخالفین را فراموش کنند. ولی فکتور بسیار مهم و تعیین‌کننده ایراکه بازیگران اسلام‌آباد در آن زمان به آن اعتناکرده و یا کم بهادادند نقش و اهداف قدرت‌های بزرگ بود که اگر فاز نخست ختم گردد فاز دوم را چگونه و با کدام جهت‌گیری‌ها بی‌آغازند. اما جنرالان پاکستان که خود را در آستانه فتح بزرگ در افغانستان تصور میکردند و بار جهاد را بر دوش حمل کرده بودند خودرا مستحق آن میدانستند تارژیم بسیار دوست در کابل داشته باشند. چنانچه اظهار کردند ما هرگز اجازه نمیدهیم که این رژیم همانند رژیم گذشته باشد که زیر تا ثیر هندوشوروی بوده برخاک ما ادعای ارضی داشته این نظام یک نظام واقعاً اسلامی خواهدبود که بخشی از رستاخیز "پان‌اسلامیستی" را طوریکه شما خواهید دید روزی مسلمانان ساکن اتحاد شوروی را نیز در برخواهد گرفت، تشکیل میدهد (۷۱). مرگ جنرال ضیاءالحق نخستین تکانه‌ای بود که تغییرات جیوپولیتیک افغانستان بر تفکر نظامیان در برابر افغانستان وارد کرد. جنرالان در تصورات خود بسیار پیش‌رفته بودند. مرگ ضیاء‌رنگ بازی‌ها را تغییرداد ولی به داعیه نظامیان در برابر افغانستان نقطه پایان نگرفت. هم خط دیورند لاعلاج ماندوی این مسئله رارسم‌مطرح نمی‌کند زیرا درنظر آنها این مسئله حل شده و به تاریخ پیوسته است. و پاکستان که دعای افغانستان در مسئله قبایل را ناروا و وسیله فشار مسکو و هند میدانست و در برداشت‌هایش در حقوق بین‌الملل مرز‌هایش را بجز کشمیر قابل بحث نمیدانست در بازی‌های دیپلماتیک هم این پشتونستان خواهی افغانستان نبود که دعای اش با افغانستان را به میز مذاکره بکشد این دعای جاری خطر مستقیم کمونیزم، جنگ کفر و اسلام و جلو‌گیر از پیشروی شوروی به سوی خاک پاکستان و آب‌های گرم بود و اسلام پناهی هم سنگری بود که باید بازی‌هایش را شکل میداد و تا امروزه روز این ورق عوض نگر دیده است.

پناه‌گاه بهتر از قبایل برای پروردن، تسلیح و تجهیز اسلامیست‌ها وجود نداشت. این پناه‌گاه مصونیت قانونی هم دارد و بناء سرکشی قبایل در سیاست‌مهار دوگانه پشتون‌ولی اسلامی قابل توجیه و حصول است. بنیاد‌گراهای مرز‌ناشناس را از این‌جا میتوانند به افغانستان گسیل‌دارند و با سیاست‌مهار گام به گام شورش و سرکشی قبایل را به "قلمرو قانون" داخل نمایند.

دو دهه نخستین جنگ سی‌ساله افغانستان و حضور افغان‌ها و مساعدت‌های بین‌المللی درسیاست پاکستان و وضع پشتون‌ها تغییراتی را ایجاد کرد. با تقویت عنصر بنیاد‌گرایی مذهبی قبایل از دایره سنت‌های سیاست‌گریز و

محدودیت های قوانین پشتونولی به سوی سیاست های کلان کشیده شدند. عنعنه و پیشینه روابط دولت های افغانستان و قبایل چنان بود که اگر قبایل رسم خاص زندگی خود را داشتند در رابطه با افغانستان دست باز داشتند و فادارای ارزشی را فراموش نکرده و در قضایای کلان افغانستان منجمله استقلال و دوران مقاومت دخیل ولی در دور سه دهه و تحولات استراتژیک پشتونولی در قیاس بازیها درمکنه بازی ها واژگونه و تحریف گردید. ابعادی بیشتر و بزرگتری پیدا کرد. بی جهت نیست که قبایل آنسوی مرز اگر از سوی به پناه گاه بدل گردیده از سوی لشکر گاه و لشکر ساز هم میگردد. و دولت پاکستان بازی را در ورقي طرح و سازماندهی و راه اندازی کرده تا هیچ قانونی مچ وی را نگیرد و بازی های نوین جنگ و گریز قبایل را به شکارگاه افغانستان منتقل کنند.

در جریان این سه دهه با آنکه آموزش و تمرین و حتی سازماندهی نیروهای مقاومت در مراکز تعلیمی تحت اداره قانون صورت می گرفت ولی پاکستان در سیاست های کلان منطقوی قبایل را بز بلا گردان عزایم استراتژیک خود قرارداد و در عقب لا قانونیت محلی آن ها مداخله اش را کتمان میکند. به هر رو طوریکه گفته آمدیم قضایا به گونه واقع شد که قبایل به بازی ها کشانیده شدند و عواملی بر آن علاوه گردید که دیگر در دایره تصامیم قبیلوی قابل گنجایش و پیمایش نبودند. وسنت ها تاجاییکه سودمند بودند ولی با سیاست های احزاب بنیادگرا و دولت پاکستان همخوانی نداشت تحریف و سرکوب گردیدند. بارویکرد جدید و در جو نوین تمامی قوت های قانون شکن و دلالات معاملات و بازی های گوناگون به سوی قبایل شتافتند.

شلاق کمونیسم شوروی و بنیاد گرایی مورد حمایت غرب و پاکستان سنت های دموکراتیک و اصول رفتاری در جامعه افغانی را با حفظ جنبه های باز دارنده تابع برنامه استراتژیک کرد که نمایانگر برنامه ها و ماجراهای بزرگ بود. روایت های ملی و ارزش های دموکراتیک در میان خشونت ها و تضادهای آشتی ناپذیر جنگ کفر و اسلام برای جامعه عمدتاً روستایی ارمغان فوق عصیبت و بنیادگرایی نمی توانست داشته باشد. با روی صحنه قدرت آمدن مجاهدین در نتیجه بهره برداری از شگاف های انتیکی و اختلافات مواضع و منافع کشور های دخیل در رویداد های افغانستان برنامه بلند پروازانه پاکستان بر آورده نشد. منافع کشورهای زیادی در تقابل قرار گرفت در نتیجه بحران جنگ های داخلی = انتیکی پروژه ای که نیروی انسانی آن در دوران مقاومت پرورش یافته بود به منصفه عمل درآمد و این پروژه از پشتیبانی بیدریغ کشورهای غرب هم برخوردار بود و در صفوف آن حضور مستقیم عرب و عجم محسوس بود و هزاران طالب العلم صوبه سزحد و بلوچستان و قبایل نیز در صفوف آن حضور داشتند. در حالیکه بر سنیغ پیروزی قرار داشتند ماجرای ۱۱ سپتامبر رخ داد تند بادی وزید و نقش بازی را وارونه کرد جاکمیت طالب متلاشی شد در حالیکه هزاران کشته و اسیر بجا گذاشت دهها هزار طالب به آنسوی مرز عقب نشینی کردند. با پناه در میانی سازمان ملل در نتیجه توافقات بن حکومت جدید که منافع پاکستان را بازتاب نمی کرد بوجود آمد و در تعهد با ارزش های مورد تایید آن سازمان - و فاداری به حقوق بشر ارزش های دموکراسی نظام سیاسی پایه گرفت. پاکستان دولت نوین را به رسمیت شناخت و برای دفع و بازداشت تروریست ها تعهداتی نیز سپرد. پروسه قانونمند شدن نظام بتدریج پیش رفت ولی همزمان به آن روند تخریب نظام آغاز و با چالش های جدی مواجه گردید نظام بنا به کاستی ها در اجرای وظایف کوتاه آمد دموکراسی و آزادی وسیله ای شد برای فرار و پنهانکاری مجرمین و قانون ستیزان. در غیاب حاکمیت قانون و دادرسی و عدم هماهنگی در استراتژی بازسازی و امنیت افغانستان از سوی جامعه جهانی و دامن گرفتن مجدد بازی های استراتژیک، عدم موفقیت در اشتغال و عمران جامعه و راه اندازی روند های پوشالی، ورشد و قوام همه گیر فساد و جریان های مافیایی و مواد مخدر و عدم پیگیری قاطع تروریست ها و ردیابی عوامل اصلی و خشکانیدن سرچشمه های آن کاسه داغتر از آتش دموکراسی هم چنان دهن سوز، سوا ل برانگیز و مستهجن شد. در آنسوی خط دیورند مذهب و سنت های جامعه که ناظم همه امور بود قربانی بازی های سیاسی - استخباراتی د و سرزمین و محل بود باش و ما من قبایل که در محاسبات سیاست های استعماری و غیر مدنی از حقوق شهروندی محروم بود به پایگاه های بازی های بزرگ چند بعدی و مراکز عملیاتی سیاسی-نظامی بدل گردید. اکنون بازیگران سیاست به این منطقه هجوم برده وقتی تمام روزنه های تمدن بسته و جامعه از ساماندهی مدنی- سیاسی محروم باشد، نهاد های قبیلوی دیموکراتیک در برابر بازی های شیطانی کاری انجام داده نمیتواند. مگر این که این نهادها خود وسیله تطبیق سیاست های مزورانه کلان و در خدمت آن قرار گیرند. از همین رو امروز خوانین و منتقدین قبایل آن خوانین نیم قرن پیش نیستند که در بهترین حالت از دو سو سود ببرند. سروکله این توانمندان تازه وارد در آن تن پوش ها پنهان نمیگردد. سرمایه گذاری های که در بازار های سیاه این مناطق صورت گرفته، بازیگران از قماش سیاسی تا باندهای مواد مخدر و قاچاق را در رابطه نتگانتگ بهم پیوند زده و به شبکه های پیوست کرده که سرش به دور دست ها تا آنسوی ابحار میرسد.

وقتی شوروی متلاشی و حکومت داکتر نجیب سرنگون شد و خطر مثلث (دهلی، مسکو، کابل) دوزلع خود را از دست داد و ضلع سوم هم در میدان سیاست های دور نوفرصت ها، امکانات و پایگاه دیورندی اش رانداردیناء اکثر ناسیونالیستهای پشتون آنسوی دیورند با خودمختاری ایالتی نظام فدرال کنار آمدند. در پروسه های قانونی سهم گرفتند. وقتی مسلم لیک نواز و نشنل عوامی پارتی کنار آمدند و یا اجمل ختک با مسلم لیک مشرف پیوست، این میتواند بازی سیاسی تلقی شود ولی نقطه پایان بازی نخواهد بود. گزینش شیوه مبارزه مشخص و تن در دادن

وسازگاری احزاب باحالات تعهدات مطلق و الزامی نیستند. حتی برنامه هاهم بسیار جدی محسوب نمی گردند و میتوا ننددگرگون پذیرند. بادگرگونی در اوضاع بین المللیتلقیات نوی در عرصه تفکر و ارزش یابی بوجود آمده زیرا ختم جنگ سرد و دگرگونی های بعد از آن و جهان شدن بسیاری روند ها را ولو استعمار تلقی گردد، بوجود آورده است. ناسیونالیست های آن سوی خط دیورند دریک خط پیچیده از مبارزه قراردارند و ما شاهدیم که پاکستان در وجودطالب و القاعده چگونه نقش وارونه ای بنام پشتون را بازی میکند. دریک چنین شرایط متغیر و متفاوت با دیروز ناسیونالیست های پشتون برای بازی های نو آماده شدند.

با فروپاشی شوروی و ظهورکشور های جدید نه تنها در ارکان دولت سازی های مدرن رخنه ایجاد شد. شکاف های اجتماعی سیاست گذاری های اعتباری و کلاسیک را به چالش کشید. در نتیجه این و سایر دگرگونی ها جامعه افغانی درحال دست بافت پاکستان گیرنکرد. بازی ها با رنگ های دیگر اکثر امید ها را بر باد داد. حکومت استاد ربانی با تمام منت گذاری های پاکستان همچو اسلاف افغانی مجبور به فاصله گیری از پاکستان شد و راه داود کارمل را برگزید. ولی مبارزه سیاست تمامیت خوا و توسعه طلبانه پاکستان از بستر تضادهای سیاسی - اجتماعی بهره گرفت. بحران افغانستان که ابعاد منطقی و بین المللی یافته بود و استخبارات و مافیای بین المللی در آن اشتغال داشت در دایره تنش ها و سیاستهای تباری بقاء نبود. جنگ و فسادبحران کشور اداره جدید راخشکاند و نیروهای تازه دم که با دقت سازماندهی و زمینه سازی شده بود از زرادخانه سیاست ها منطقه سر بلند کرد.

پاکستان کشور اسلامی است و با نام اسلام ساخته شد. اما کلتور هند بریتانوی در اداره و سیاست انگلیس را هم بمیراث برده است. قشر کوچک فیصدی بزرگ مالی و ثروت های این کشور را در دست دارد. اشرافیت شرقی درکارتل های مالی - اقتصادی در رابطه و همدستانی تنگاتنگ با اشرافیت ارتشی و بیروکراتیک اقتدار سیاسی پاکستان را اداره و رهبری میکند این ها اگر برای اداره کل نظام سیاسی پاکستان بر فرهنگ اشرافیت انگلوفیل تکیه دارند ولی در برخورد قبایل فقرمادی و فرهنگی قبایل را به سود خود میدانند. فقر و عقب مانی قبایل که معلول پاره از عوامل بویژه استعمار بریتانیا و سیاست های مزورانه پاکستان است. مانع روند تجدیدپیشرفت اجتماعی و رشد فرهنگی-سیاسی بوده زمینه ساز برتری گرایشات سیاسی-ایدیولوژیک پیش مدرن میگردد. نظام اسلامی و شریعتی را که اربابان اقتدار آن کشور برای قبایل انتخاب کرده اند برای تحقق آن در افغانستان نیز اصراردارند. بنیاد گرایی در پاکستان محل تحقق نداشته و حتی جنرال ضیاءالحق هم شهروندان این کشور را به اطاعت از این ایدئولوژی کشانده نتوانسته است. اما زمامداران نظامی - سیاسی این کشور داعیه مهربانتر از مادر نسخه بنیاد گرایی را برای افغانستان تجویز نموده در صدد تطبیق آن اند و فراموش کرده اند که این نسخه خطرناک انجام خوبی ندارند و می تواندمصیبت هایی را برای منطقه از جمله پاکستان بیار آورد. و اگر این کشور برای بازی مزورانه روی این نیرو سرمایه گذاری کرده که افغانستان را مهار و به تخته خیز بازی های بعدی تبدیل کند، این نیرو ها طوریکه تجربه ثابت کرد حوادثی را هم خلق کرده میتواند که فاجعه بار و برای بقای پاکستان زیبا نبارمی باشد. پاکستان بایداین امر را بپذیرد که نسخه آن کشور برای کشور های دور و نزدیک قابل پذیرش نیست. پاکستان باید بازی ها و سیاست های کهنه و کلاسیک بر محور زور و تقویت وزنه را وداع گوید. اما آنچه بیشتر مایه نگرانی است، کنترل سیاست با میلیتاریسم و توتالیتاریسم نظامی و شوونیسم قوم مدار این کشور است، که شاید از محبت و پشتیبانی زور گویان، خشونت گرایان و تمامیت خواهان این کشور نیز بهره مند باشد. در پاکستان دولت فدرال در برابر پشتون ها هنوز موضع گیری غیر عادلانه و غیر دموکراتیک دارد. نشنل عوامی پارتی با حمایت سایر اعضای پارلمانی ایالت صوبه سرحد را به پشتونخوا تعویض کردند ولی دولت فدرال و حکومت نواز شریف آنرا نادیده گرفت. اعتراض و موضع گیری های بعدی احزاب سیاسی و نیروهای اجتماعی سایر اقوام پاکستان و احزاب باورمند به حقوق مدنی دموکراتیک اقلیت ها مبنی بر متهم کردن شریف به فاشیسم پنجابی زنگ خطر را نواخت و در نتیجه فساد و زورگویی رویداد های خشونت در کراچی مجدداً زمینه ساز کودتای نظامیان گردید. دیده می شود که کارتل های اقتدار در پاکستان از لحاظ ثقافتی با سنت های مروج در میان پشتون ها تفاوت دارند اما از شومی شوونیسم در کارزار حفظ اقتدار در تکلیف های اساسی از پذیرش ارزش های دموکراتیک رد می شوند.

استراتژیست ها و دولتمردان پاکستان با بازی های پراگما تیزم دینی بر مشکل پاکستان خواهند افزود. بحران آفرینی و تقویت قوت های قهار و خشومت زا دامن این کشور را خواهد گرفت. وقتی روندی تقویت و نهادینه گردد و با غرایز جماعت گسترده همخوانی داشته باشد کنترل آن از اراده و توان مجریان و عاملان خارج می گردد. تقویت بنیاد گرایی بر علیه ناسیونالیزم پشتون هم مشکل پاکستان را حل نخواهد زیرا دولت پاکستان باید بپذیرد که در حریم انکشور تنش های اجتماعی و مخالفت با عملکردهای نظامی سیاسی پاکستان که پیوسته قانون اساسی نظام فدرال و حقوق شهروندی کتله های مختلف اجتماعی را پایمال کرده منبع اصلی تنشها بوده و باره اندازی بازی های خطرناک با همسایگان و آموزش و حمایت نیروهای افراطی برای باز داشتن و جلوگیری از ناسیونالیسم قومی شوونیسم صنایع جنگی فاشیسم قومی و دشمنی های ملی را دامن میزند و هر عمل ناگذیر به ایجاد عکس العمل است. مسله حقوق پشتون ها ساخته دولت های افغانستان نیست. سیاست های اهر یمنی انگلیس در برابر مردم نیم قاره هند و افغانستان و سپر ساختن چندلایه و تجزیه افغان ها افسانه نیست. حصار و به بند کشیدن قبایل و بازی غیر مسولانه حاکمان پاکستان

در برابر پشتون بلوچ هم جعل نگردیده است، با آنکه پاکستان خود را وارث انگلیس دانسته و حمایت انگلیس و غرب را با خود داشته چرا قبایل را در وضعی نگهداشت که "آزادی در فقر و قفس طلایی" تقدیر آنها شد؟ چرا قبایل «مستقل» و از حاکمیت قانون دور ماند؟ ما میدانیم که در بدویت قبیلوی عناصر فرهنگ ستیز، ترقی ستیز، مخالف با تجدد وجود دارد؛ ولی هیچ بدویتی ابدیت ندارد. بدرکنال تفرقه‌های آزادانه انسانی قابل تغییر می باشد. انگلیس و سپس پاکستان سرنوشت "بمیر ویا پاسبان باش!" را انتخاب قبایل گردانید. زیرا در حفظ این بدویت سود داشتند. سنت های قبیلوی بهانه ای برای عدم بازسازی، نوسازی، انکشاف و توسعه شده نمیتواند. نیروهای مرتجع و محافظه کار در میان قبایل هر دو سوی مرز بخاطر حفظ منافع و بقای برتری شان معامله کرده اند ولی پاکستان برای ملت سازی، برای ادامه بازی های چرکین نو استعماری در آن کشور انتقام از افغانستان را با محرومیت، بدویت و استمرار عصبیت های سنتی مذهبی و در بند کشیدن و منقاد ساختن قبایل همچو بریتانیا تا بدویت و وابستگی افغانستان امتداد می دهد.

پاکستان در همبستگی و همسویی سیاست های انتقا مجویانه و ضد شوروی فرصت ها و سو استفاده های زیادی از همکاری مالی- نظامی و همدردی عاطفی و احساسی جهان غرب و کشور های اسلامی نمود. در طول سال های جهاد و مقاومت افغانستان همکاری کشور های خلیج از کمک های مادی تا معنوی و ایجاد هماهنگی امنیتی استخباراتی با کشور های خلیج از جمله سعودی؛ نظام سیاسی ارتشی پاکستان عمق و پهنای بیشتریافت و همکاری نزدیک هر دو کشور برای تمویل پروژه های مشترک سیاسی- مذهبی برای ایجاد امپراتوری کنفدریشن اسلامی در درون امپراتوری شوروی انکشاف یافت. مدارس دینی مذهبی فرقه های بنیادگرایی دیوبندی و وهابی و شبکه های رزمی فراقومی تروریستی ایجاد و گسترش داده شد. جنگ و بحران افغانستان که عمدتاً علیه کمونیسم و شوروی نشانه گیری و توجیه می گردید، تمام نورم های را که در جنگ و سیاست قدغن و نادرست اند، نادیده گرفت. با استفاده از فضای موجود و بحران آفرینی شبکه های سیاسی- استخباراتی در همکاری با مافیای مواد مخدر و قاچاق پشتوانه تمویل بحران قرار گرفتند. از مارکیت های قبایل تا شبکه های امنیتی و حلقه های منطوقی و بین المللی روند تولید و قاچاق مواد مخدر به حلقه محکم زنجیره از بحران آفرینی و فعالیت های غیر قانونی با سود و سودای پرورد آمد بدل گردید. در جنگ مقاومت ضد شوروی دگرگونی های غیر قابل پیش بینی شرایط و زمینه های غیر قابل پیش بینی بوجود آورد دهها هزار افغان و پشتون دو سوی خط که جذب خلیج گردید. که این امر بعداً سبب و ابستگي بسیار نزدیک قبایل به اقتصاد خلیج و وسیله و جلب در شبکه های استخباراتی سیاسی عرب شدند. کشور های عرب بیشترین امکانات مالی را برای ساختمان و توسعه مدارس و مساجد بدسترس حلقه های مذهبی و سیاسی پاکستان قرار دادند. دولت پاکستان به این روند میدان داد و آن را پشتوانه پرورش و آموزش عملیات ضد دولت افغانستان و شوروی آن زمان قرار داد. بازی جنگ و بحران افغانستان ابعاد بیسابقه ای کسب کرده بود.

خوانین متنفذین و تازه به دوران رسیده های شرق دیورند و دست اندرکاران فعالیت های ضد قانونی من جمله مواد مخدر و قاچاق در این روند ها دخیل گردیدند. دولت پاکستان در دوران جنگ شوروی با همکاری کشور های با پسوند اسلامی و متحدین غربی و سایر نهاد ها، همانسان که عملیه جنگ و مهاجرت را تشویق و تسریع نمودند؛ برای قبایل آزاد هم روزنه ها سهولت ها و امتیازات را فراهم کردند. این سهولت ها و امتیازات بخاطری حایز اهمیت و ضروری بود تا مهاجر افغان را در سایکولوژی قبایل تفکیک و جدا سازد. اطاعت و وفاداری و همبستگی قبایل به پاکستان را ترغیب نمایند. این از یکسو و از سوی دیگر پروژه های پیوستن به روند های رسمی و اداره قانون - پذیرش حاکمیت پاکستان را نیز روی دست گرفت. شهرها، شهرک ها و مارکیت و مشارکت در پروژه های شهری گسترش یافت. شهر های امروز صوبه سرحد در مقایسه باسی سال قبل رشد مضاعف و بیسابقه ایرا نشان میدهد. با فروپاشی شوروی سوسیالیستی و عودت افغان ها به کشور ویران و در مانده و محتاج، سیاست های پاکستان در برابر قبایل به جهت پاکستانی سازی قبایل و اطاعت از قوانین و منافع آن کشور (!) متوجه گردید این زمان سخاوت و امتیازات به قبایل رو به کاهش گذاشت.

بر علاوه انکشاف شهر های صوبه سرحد در ایجنسی ها، سیاست های رعیت سازی و پروژه های شبه مدنی سازی که هزینه بزرگ و لازم از بودیجه نظام فدرال را در بر نمی گیرد، ادامه دارد. بعد از تکمیل پروژه نیرومند اتمی برای حفاظت از پاکستان در محاسبات توازن قوا در برابر کشور همسایه و همزمان با روی کار آمدن حکومت مجاهدین و سپس امارت طالبان، پاکستان قبایل را به پرداخت مالییه و تکس برق فراخواند و در ضمن از دهه پنجاه سده بیست پروژه بلند بالای بند کالا باغ رام طرح کرده اند که بنا بدلائل سیاسی و زیست محیطی ویرانگرو مخالفت جدی مردم صوبه سرحد هم چنان صوبه بلوچستان و سنداین پروژه اقبال عملی شدن نیافته و تمامی پشتون های صوبه سرحد با تطبیق آن مخالفت کرد، و اعتراضات و تهدیدهایی نیز در پی داشته و هم چنان قبایل با تطبیق پلان دولت برای جمع آوری تکس نیز اظهار مخالفت و با منفجر ساختن نیروگاه برق ورسک تهدید کرده اند.

ولی دولت بر تصامیم خود تاکید می کند که قبایل نباید به حساب زحمت سایر اتباع پاکستان زندگی کنند آن ها باید سهم خود را اداء کند. ولی قبایل این مسله را صرفاً مسئله اقتصادی ندانسته دارای ابعاد سیاسی میدانند. این به معنای آن است که قبایل در بعد سیاسی و چگونگی کار بردی نظام با حکومت مرکزی مشکل دارند. با آنکه قبایل در اطاعت و

پرداخت و جایب دیگر به دولت از گذشته ها مخالف بوده و این مخالفت به نوعی اعتیاد تبدیل گردیده ولی حال دانسته میشود که قضایا پیچیده تر از آنست که در ظاهر به نظر میاید .

ناگفته پیداست که علل و زمینه عدم اطاعت در خود نظام و روابط متقابل صوبه دست دوم و سوم در برابر نظام و در مطالبات و توقعات متقابل نهفته است. زمانیکه تمام احزاب اسلامی و سکولار هویت صوبه سرحد را تعیین کردند دولت فدرال بخصوص پنجاب که دست بالا و تعیین کننده در فیصله های ملی دارد، موضوع راوتو و تعلیق قراردادند . این بی اعتنایی ها و تحقیر و فقدان تضمین های بنیادی برای حقوق قبایل و سایر اقوام آن کشور عوامل و زمینه های اند که بازی را پیچیده تر می کند و ازینکه دولت مرکزی نارضا یی قبایل سرحدی را به اجانب نسبت میدهد صوابی و درست نمیباشد. بلوچ ها از نیم قرن به این سو با مظالم و ستمگری ها و سیوتاژ و اهانت های دولت مرکزی مواجه اند. صوبه ظاهراً بسیار فقیر امروز بلوچستان که طبیعت خشک و لم یزرع ولی سینه اش مالا مال و ذخیره های غنی دارد و قرابت آن با خلیج و اهمیتی راکه هم اکنون از لحاظ جیو پولیتیک و جیو اکونومیک و ترانزیتی دارد ، آبادی بندر گوادر آنرا به حلقه پرجاذبه در مارکتینگ و ترانزیت جهانی قرار داده و دولت چین و حکومت پاکستان و سایرین مشترکاً هزینه عظیم مالی و فنی و نوسازی آنرا روی دست گرفته است. اما در سیاست های غیر مردمی و تبعیضی پاکستان اقوام و قبایل بلوچ شدیداً مایوس و نا امید و در تبعیض و محرومیت به سر می برند. در حالیکه که بایسته آنبودتا دولت پاکستان حقوق مادی و معنوی امروز و فردای این مردم را در پروژه های انکشافی و مشارکت عادلانه ملی در نظام سیاسی پاکستان در نظر می گرفت. اما می بینیم که نه دولت پاکستان و نه ان کشور های راکه از این پروژه سود می بدند، حقوق انسانی این مردم را اعتناء نمی کنند و شاید جهل و بدویت (!) آنها را دلیل عدم اشتراک و مانع در عمران و انکشاف این پروژه و نمود سازند. در حالیکه امروز در تجربه زمان این گونه نگرش ها جایگاه منطقی ندارد .

با این هم میان احزاب و شخصیت های سیکو لار پشتون و بلوچ تفاوت هایی در نگرش های آنها راجع به سیستم سیاسی و سیاست پاکستان وجود دارد و این تفاوت دیدگاهی میان نشنلیست های پشتون در هر دو صوبه نیز موجود است. بعضی ها تاکنون داعیه ملیت های مظلوم را برای تشکیل کنفدریشن مطرح میکنند و برخی با آن فاصله گرفته اند. سیاست مداران نسل دوم و سوم خدایی خدمتگار با تغییراتی که در جو منطقه و جهان پدیدار و بازی عمیق و پیچیده تر گردیده اکنون به نوعی از پراگماتیزم و نسبی گرایی در نگرش ها و سیاست روی آورده در پروسه روندسیاسی و قانونی سهمیم گردیده با کنار آمدن بانظام و حکومت مطالباتی را مطرح و در جلو پای حکومت قرار میدهند ولی این پایان کار و رسیدن به آن منزل نیست که به وفاق می انجامد این آزمونیست تارسیدن به منزل راه درازی در پیش است .

تلاش های در راستای بهبود مناسبات دوکشور و همزیستی صلح آمیز

در ماه جولای می ۱۹۲۲ محمد ولی خان بدخشی با هیاتی در امریکا تقاضای امان الله خان برای کمک از امریکا را اعلام داشت ولی هاردنیک رییس جمهور امریکا بی توجهی کرد و پیشرفتی صورت نگرفت. (۷۲) و در برابر حکومت نادرشاه نیز همین بی اعتنایی و برخورد منفي صورت گرفت. تلاش افغانستان برای جلب همکاری روابط حسنه با امریکا نتایجی بیار نیارود و امریکایی ها با دلایلی دفع الوقت می کردند که در زمره عقب ماندگی مردم عصبیت ها ، بی قانونی و عدم موجودیت نهاد های معاصر و..شامل بود. وادامه همین موضع گیری ها که شاید به پی گیری سیاست های انگلیس در برابر افغانستان بی ارتباط نباشد افغانستان برای اخذ کمک و پی گیری ساماندهی و عمران کشور بسوی شوروی روی آورد. زیرا افغانستان برای رفع مشکلات به همکاری و داشتن رابطه آزاد با دیگران نیاز داشت و پاکستان از بدو تاسیس روابط با امریکابه موجب آخرین اماری که در فیروزی سال ۱۹۵۹ از طرف سفارت کبرای امریکا منتشر شد تا ان تاریخ دولت امریکا معادل ۸۲۵ میلیون دالر به عناوینی مختلف به دولت پاکستان پرداخت نموده است .

سفر های شاه محمود خان هم برای جلب کمک از امریکا نتیجه نداد. ریچارد نکسون معاون رییس جمهور امریکا در ۱۹۵۴ به کابل تصویر منفي از افغانستان ارایه کرد ولی برعکس اتحادیه سیتو که امریکا هم عضو آن بود در سال ۱۹۵۶ در نشست خویش خط دیورند را در برابر ادعای افغانستان در مسئله پشتونستان پشتیبانی خود را از پاکستان اعلام داشت. (۷۳) در فاصله سال ۱۹۵۵ و ۱۹۵۸ امکاناتی برای یافتن راه حل سیاسی در بین دو کشور وجود داشت لیاقت علی – سکندر مرزا و سهروردی در سال ۱۹۵۶ و ۵۷ به کابل سفر کردند و داود هم در ۱۹۵۶ به کراچی و در ۱۹۵۸ به امریکا سفر کرد ولی لجاجت بر مواضع مانع حل قضایا گردید.

تا سال ۱۹۶۱ مناسبات آرام بود ولی در باجور در نتیجه حادثه میان دو خان و مداخله دولت ها برافراد دولت افغانستان که برای اشتراک در جرگه رفته بودند از سوی وابستگان دولت پاکستان آتش باری صورت گرفت که در نتیجه پنجم نفر قتل شد که این حادثه سبب تبلیغات میان دولت ها شد. در ماه اگست امر بسته شدن قونسلگری و وکالت های تجاری افغانستان در پشاور و کویته داده شد و افغانستان پاکستان را به قطع روابط تهدید کرد چون

پاکستان بر مداخله خود یافشار و دولت افغانستان را به مداخله متهم کرد سوم سپتمبر سرحد مسدود و مناسبات سیاسی قطع گردید .

اما این وضع بنابه وساطت ایران و شاید تقاضای امریکا و بنا به ضرورت تغییر رژیم افغانستان با استعفای داود وناسیس حکومت محمد یوسف خان و تغییر در پالیسی حکومت شاهي تغییر یافت و حکومت های بعدی (زمان دهه دیموکراسی شاه) تلاش های رابرای بهتر سازی با کشور های همجوار منجمله ایران و پاکستان آغاز کرد و قرار بود محمد موسی شفیق برای حل قضیه پشتونستان هم راه حلی بیابد ولی رخنه بازیگران جنگ سرد و عمال افغانی آن سبب سقوط نظام شاهي و ایجاد جمهوری داودخان و تیره شدن مناسبات افغانستان و پاکستان گردید، که این ابر های تیره نامدتی دوام کرد ولی زمانی که داود به زودن آن اقدام کرد بسیار دیر شده بود. و در این حوادث نقش سیاست خارجی کمتر از مسایل داخلی نبود. (۷۴). در جنگ های سال های ۱۹۶۵ در سال های ۱۹۶۵ و ۱۹۷۱ میان هند و پاکستان حکومت داکتر محمد یوسف خان و دکتور عبد الظاهر سیاست بی طرفی را حفظ و از هر گونه مداخله که به زیان پاکستان تمام شود خود داری کرد. (۷۵). در زمان جمهوریت محمد داود وقتی حکومت بلوچستان و صوبه سرحد بر انداخته شدند و مخالفت های در آنجا اوج گرفت سیاست های خشن و سرکوب خونین بلوچ که سبب مهاجرت آن ها به افغانستان شد. بنابه گفته غوث خیبری اعضای پرچم حکومت داود در این زمینه پیش قدم بوده تا ادعای افغانستان را از مطالبه حق تعیین سرنوشت مردم پشتونستان به مطالبه الحاق خاک های از دست رفته افغانستان تبدیل کند اما رییس دولت در این باره با ایشان موافقه نکرد. (۷۶)

چنانچه از گزارش های واقعیات زمان داود برمیآید بنابه دلایل متعددی هم بنابه تغییر در پالیسی ها منطقی پاکستان، هم تغییر مواضع مسکو و هم موضع گیری امریکابا آمدن کسینجر در ۱۹۷۴ به کابل و ملاقات با سردار داود و سردار محمد نعیم افغانستان به تغییر موضع در برابر پاکستان ترغیب گردید و سردار محمد داود در جواب کسینجر گفت که وی حاضر است اختلافاتش را با پاکستان دفع کند و از وساطت کشور ها دوست در این زمینه استقبال می نماید. (۷۷)

نتایج کنفرانس اسلامی در لاهور هم این موضع گیری حکومت داود را بیشتر تقویت کرد ولی این اقدامات و تصمیم گیری دولت های افغانستان و پاکستان به ثمر ننشست و کودتا های هر دو کشور یکی پی دیگری بازی را به مرحله خوفناک ارتقاء داد. درکنار این تپ و تلاش و در فقدان روابط عادی توام با حسن نیت و درک و احترام منافع متقابل سوءظن و بدگمانی و روابط مبتنی بر خصومت و خشونت منطقی فساد و دامگستری نیز سایه شومی در چگونگی مناسبات داشته و عامل باز دارنده جدی در بهبود مناسبات گردیده است.

وقتی دوکشور هند و پاکستان تشکیل گردید. دولت هند بنابه مناسبات خصومت امیز با پاکستان آنچه برای تحت فشار قرار دادن و مزوی ساختن پاکستان در رابطه با افغانستان در توان داشت در بیغ نکرد توریوانا در دهلی سفیر شد و مناسباتی با نهر و دولت هند ان ها را به مواضع متشرك کشاند. سفیر هند روپ سنگ روابطش را با مقامات افغانی بخصوص حلقه داود خان و طرفداران پشتونستان قایم میکند و در دهلی هم برای داعیه پشتونستان امادگی های بیشتر می گیرد و به تاسیس جرگه پشتون دست میزند. وقتی شاه محمود خان در سیاست هایش کوتاه میابد و تاریکی جنگ سرد آغاز میگردد مخالفت های داود با شاه محمود خان بر مورد ناکامی در سیاست های پشتونستان بالامی گیرد و به این ترتیب مسئله پشتونستان در بعد داخلی سبب سقوط شاه محمود خان و در بعد خارجی بر افتادن افغانستان بدا من شوری گردید .

سبب مادی اختلاف با پاکستان از اواخر قرن نزده شکل گرفته و عامل بسیار مهم آن نداشتن راه بحری بوده که افغانستان از این ناحیه پیوسته در تنگناه قرار داشته و عبد الرحمن خان هم از این ناحیه در تاج التوانح می گوید " حکومت لار دلانسدون به همین که تشوشات ناگوار به جهت من فراهم آورده بود قانع نگشته اقدام دیگر هم نمود. حتی توپ های که من از پول خود در هندوستان خریدم جلوگیری کرده و نگذاشتند به کابل بیاورند . علاوه بر آن تجار من به من اطلاع دادند که حکام سرحد مال شخصی تجار افغان را از قبیل آهن و فولاد و مس و غیره را جلوگیری نمودند به بهانه اینکه این گونه اجناس به جهت ادوات حربیه میباشد و می گویند تا زمانیکه در باب دوستی افغانستان به مایقین حاصل شود ما نمیتوانیم این اجناس را بگزاریم که داخل افغانستان شود."

همین مشکل در زمان صدارت محمد داود هم رخ داد که افغانستان مجبور شد به مساعدت دولت ایران از طریق بندر خر مشهر و از راه زمین از طریق اتحادی شوروی اقدام نماید. حکومت بی نظیر هم این اقدام زیر فشار قرار دادن افغانستان را در وقت حکومتش به نمایش گذاشت که به یقین کامل از اراده مافوقتر از وی نماینده گی می کرد این همه تلاشها از دیپلوماسی بدهاوری های جنگ سرد و شرایط ناسازگار این کشور در روابط منطقه متأثر بوده صرف نظر از برنامه عمق استراتژیک که پاکستان بخت خود را در گرو آن گذاشته است مواضع خصومت و مناسبات کلاسیک پاکستان با هند سایر مناسبات خارجی بویژه مناسبات با افغانستان را تحت الشعاع قرار داده و پاکستان در اوضاع جدید نگرانی هاونگرش نسبت به هند را تغییر نداده است. این امر اگر ناممکن نیست ساده هم نبوده و برای ایجاد باور متقابل و حسن اعتماد باید تضمین های واقعی ایجاد کرد.

پایان